

اراده

۲

بقلم آقای رشیدی یاسمی

خلاصه مقاله ساقی این شد که فعل ارادی بنا بر قول حکماء قدیه چهار مبداء دارد اول تصور و تصدیق بفایده، دوم شوق و ادراک لذت یا الم، سوم تصمیم و عزم و اجماع، چهارم قوه که در مبادی عضلات (واعصاب) حاصل میشود. تا این چهار مبداء ظهور نکنند فعلی را نمیتوان ارادی دانست. برای توضیح هر یک از این مبادی چند سطر لازم دانستم که نوشته شود مبداء اول را که تصور فعل اختیاری برد با اقسام آن ذکر کردیم در این مقاله راجع بسایر مبادی سخن میرانیم.

در حرکات ارادی بمحض ایجاد تصویری در ذهن احساس لذت یا المی میکنیم که با ظهور فعل را سهل و سریع میکند یا دشوار و ممنوع میسازد و چنان تصور لذت یا الم در خاطر مسلط میشود که تصور حرکت اسلی را نجات الشعاع قرار میدهد. اگر بتجربه دانسته ایم که حرکت لذت است آن راهمیشه تکرار میکنیم اگر الم و ناگوار است فوراً از تبدیل آن بجز ت جاو گیری می نمائیم مثلاً تصور قطم یکی از اعضاء بدن اگر در ذهن ما حاصل شود بی درنگ تصور الم چنان شدت ظهور میکند که قادر نخواهیم شد بآن عضو جراحی وارد آوریم و بالعکس اغلب تصورات لذت و دلپذیر بمحض تجلی در ذهن چنان تصور لذت آنها را مست میکنند که بی درنگ آنرا بصورت عمل در می آوریم، باری لذت و الم چنان تأثیری در اراده و گراحت ما دارند که برخی از حکما از روی غفلت این دورا عامل منحصر در تولید اعمال انسانی دانسته اند لکن این نظر خطبی بزرگ است قوت و تأثیر لذت و الم هر قدر شدید باشد باز عامل منحصر در تمام افعال انسانی نخواهند بود سه قسم فعل میتوانیم تشخیص بدهیم که تابع لذت و الم نیستند:

۱ - اعمال طبیعی و انفعالات نفسانی مثلاً هیچکس برای لذت بردن از تبسم خود را به تبسم و امیدارد و هیچکس برای لذت بردن از حرکات ناشیه از خشم و اندوه و ترس این حرکات را مرتکب نمی شود، تمام این افعال محرک مخصوصی دارند که مستقیماً در سلسله اعصاب تأثیر می کند و بلاشخص ادراک لذت و المی نمیکند بعبارة آخری خود بخود ظاهر میشوند.

۲ - اعمال عادی انسان. در این قبیل اعمال هم لذت و الم را ندارند یعنی قبلاً بفکر لذت و الم نیستیم مثلاً در پوشیدن و بیرون کردن لباس، در عمل تنفس و در اکثر اعمال شبانه روزی مثل حرکت دادن تسمیح و بازی کردن با اشیائی که در سر میز و غیره است تمام اینها بدون توجه صورت می گیرد گویی سلسله اعصاب از قوه الکتریک مانندی پر شده و با این حرکات آنها را دفع میکنند.

۳ - ممنوعات - باید دانست که بسیاری کارها فقط از جهت ممنوع بودن که جنبه الهی آنهاست مطبوع و دلکش می شوند هر قدر انسان خود را ممنوع تر ببیند بیشتر بمعمل تحریک می شود از اینجاست که گفته اند انسان حریص عالی مامع ولو منع الناس لفت البعرة لفته.

حکایت میکنند شخصی خود را از دریچه بلندی عمداً بزر بر افکنده و هلاک شد رفیق او

هر وقت از پیش آن در پیچه میگذشت در خود تصور سقوط را غالب می‌دید و چون ممنوع بود که کسی بدر پیچه نزدیک شود حرص غریبی بگشودن آن و افکندن خود احساس میکرد روزی نزد استاد رفت و کیفیت امر را نقل کرد استاد اذنا جواب داد بسیار خوب حال که حتما مایل بافتادن هستی مانعی ندارد برو و خود را بیا ناز. آن شخص حکایت کرده است که بعضی شنیدن این رخصت تصور سقوط از نظر من محو شد و دیگر رغبت نکردم بآن در پیچه نزدیک شوم. هر کسی می‌تواند در اکثر امور ممنوعه این حالت را در خود آزمایش کند. پس معلوم شد لذت و الم مجرد اصلی اعمال ما نیستند. در بعضی امور ارادی مدد مویب می‌شوند و در بسیاری افعال دخالت ندارد بلکه در امور منم شده بالعکس جنبه دشوار و محذور بودن است که شخص را بعمل وامیدارد.

اراده و شوق بعضی از علماء اراده را همان شوق یعنی (توقان نفس) بتحصیل چیزی دانسته‌اند و گروهی در رد آنها گفته‌اند که بسیار اتفاق می‌افتد که این میل و شوق هست و اراده نیست چنانکه در مجرمات ادیان برای متدینین بآن دین و بعضی در اصلاح نظر آنها گفته‌اند اراده شوقی است متأكد. در جواب آنان هم گفته‌اند که بسیار می‌شود که فعل ارادی رخ بدهد بدون شوق متأكد چنانکه در افعال عادی مثل حرکت دادن اعضاء و بسدا در آوردن مفاصل انگشتان و اکثر افعال عبت و کزاف و هم چنین در حین تناول دواهای تلخ و ناگوار و غیره که فعل صورت می‌گیرد و شوقی در کار نیست و گاهی اتفاق می‌افتد که شوق متأكد هست ولی فعل ظاهر نمیشود مثل شوق مردی ریهزگار بمجرمات و مستهبات که نظر بکثرت میل طبیعی او و شوق نوع العاده در اراده است ولی او مانع فعل است. عبارات دیگر بعضی از حکماء گفته‌اند که اراده عبارت است از تصمیم و اجماع و میلی است اختیاری در صورتیکه شوق میل طبیعی غیر اختیاری است و از این جهت شخص مکلف بسبب اراده کردن گناه معاقب می‌شود نه بسبب شوق داشتن بگناه.

دیگری گفته است دلیل اینکه شوق غیر از اراده است این است که شوق گاهی تعلق بضدین می‌گیرد چنانکه نفس مشتاق میشود که بدو جهت مختلف برود یکی برای دیدار محبوب و دیگری برای غلبه بر خصم لکن اراده تعلق بدو چیز ضد پیدا نمیکند چنانکه گفته‌اند اراده يك ضد عين کراهت از ضد دیگر است و از این جهت مولوی در این شعر اظهار تعجب کرده است:

عاشقم بر قهر و بر مهرت بجد ای عجب من عاشق این هر دو ضد؟

بعضی از حکماء گفته‌اند تنها چیزی که در افعال ارادی صورت حاصله راهیای تبدیل بفعل میکند فایده است. نفس بعضی اینکه تصویری را مفید یافت اجازه می‌دهد که در سلسله اعصاب و عضلات بهیئت حرکت در آید تصدیق فایده ای فلفظ جامعی است که لذت و الم و انفعالات نفسانی و امور عادی و امراض خیالی و توهمات نفسی را شامل میشود. مفید بودن صفتی است که توجه شدیدی در نفس ایجاد میکند و همین دقت و توجه است که بزودی تصور را بفعل مبدل میسازد. در هر مورد که فایده ظاهر شد نفس دقت خود را بآن توجه میدهد و سایر تصورات مخالف را ترک میکند و از اینجاست که گفته‌اند هر دقت بخواهیم از غلبه فکری خلاص شویم چاره آن است که دقت نفس را با امور مخالف آن فکر جلب کنیم، همین قدر که این افکار مخالف در خاطر ظاهر شد ترازی تصمیم را بسوی خود بر میگردانند. اگر کسی این قدر قدرت بیاید که در هر موقع ندامت و شک و ترس و سایر عوایق باطنی را از خاطر دور کند و فقط يك چیز توجه نماید آثار عظیمه مادی و معنوی از او بر وز خواهد کرد. نفس وقتی که اسیر تصوراتی شده با آنها انس گرفته و از فرط تکرار ارکثرت سهولت و دلپذیری بآن‌ها عادت کرده است خود را قهراً مطیع و منقاد یافته و اجازه

عزم و تصمیم

میده که آن تصورات بی مانعی مبدل بحرکت شوند. مثلاً کسی که بشرب مسکریبا کشیدن تریاک یا انهماک در سایر منهیات عادت گرفته است کوئی در سلسله اعصاب او مجراهایی است که بمحض ورود تدریجاً جام شراب و غیره آن مجاری مفتوح و تصور مبدل بحرکت عضلانی میگردد.

در مقابل این تصورات قاهره گاهی قوه خاصی قدمیافرازد و آنهارا از عبور ارعصاب و تبدل بحرکت بازمی دارد و تصور مخالف را اجازه عبور میدهد این قوه راعزم و اجماع و تصمیم و فرمان ارادی و غیره نام داده اند و غالباً از جنس امور عالیة عقلانی است. همه افراد بشر دارای این قوه بنحو نام نیستند. آنرا که بخت مساعد و ستاره موافق روزگارشان مستغرق نعمت کرده و از هر سوابق موافقات برویشان گشوده است و طبیعت اعصابشان را در اعتدال تام و رخوت کامل قرار داده است با این قوه چندین سروکاری ندارند چنانکه حافظ گوید :

نازیر وردنم نبرد راه بدوست ، عاشقی شیوه رندان بلاکسی باشد ، آنرا که در نتیجه ورود مصائب روزگار یا خلقت و فطرت مخصوص دارای اعصابی سریع التاثر و حساس شده اند با این قوه آشنائی دارند. بزرگانی که قهرمانان عالم اجتماعی و اخلاقی و دینی هستند و خود را تابع معتقدات و اصول ثابتة معنوی ساخته اند مکرر این قوه را بکار میبرند .

حال باید دید که این قوه از قوای طبیعی و مادی است یا غیر آن، هر وقت يك قوه مادی بر شیئی وارد شود ماقبل میگوئیم که آن شیئی را بطرف اقل مانع خواهد راند اما در حق قوه ارادی هرگز چنین نمیگوئیم بالوجدان میبینیم که قوه معطوف بچنانی است که مانع آن بیشتر و ررفش دشوارتر است . سایر دواعی که مارا بجانب مخالف میخوانند همه راههای سهل و در باغ سبز نشان میدادند که فطرتاً قوای طبیعی بآن جانب میل میکنند اگر قوه اراده هم از قوای مادی بود باید بطرف کمترین مانع میل میآورد در صورتیکه بعکس است. مثلاً مجروحی که در زیر تیغ جراح خود را از نالیدن بازمی دارد جوانمردی که با وجود شهنش و کفتگی عامه وظایف اخلاقی خود را انجام می دهد البته احساس میکند که قوه اراده آنها صعبترین خطوط را میپیماید. در نتیجه باید گفت هر قدر مخالفت بیشتر و مقاومت افزون تر قوت ارادی نیرومند تر خواهد بود .

خلاصه این مبحث را میتوان در این صورت قید کرد: «م» میول سافه «د» داعی اخلاقی

« ق » قوه ارادی است :

$$م > ق + د$$

بعبارة اخری چون ق به د افزوده شود نسبت قوای طبیعی «مکوس و «م» که قوی تر

بود ضعیف تر می شود و دیگر فعلی از او صادر نتواند گشت .

اجماع و تصمیم ارادی چنان که دیدیم امری است نفسانی و حاصل می

قوه منبثه در عضل شود از غلبه کردن تصویری بر سایر تصورات ، همین قدر که نفس تصابق

بفایده يك تصویری کرد و اجماع حاصل شد اراده موجود است و شرط آن حصول فعل در عضلات نیست زیرا که ممکن است اعضاء و عضلات او امر اراده را اطاعت نکنند خواه از جهت ناتوانی و امراض گوناگون خواه بعامل دیگر . چه بسا اتفاق می افتد که شخص بکاری اراده دارد و عزم جزم کرده است لکن ندر اعضاء او و نه در اشیاء خارج حرکتی که لازم است صورت نمی گیرد و بعبارة اخری اراده مبدل بفعل ارادی نمی شود. مثلاً یکی مصمم می شود که عطسه کند نمی تواند . عزم میکند که فلان سنگ را بجانب خود جذب کند سنگ اطاعت نمی نماید. اراده می کند که یا یادست خود را بچنیاند اعصاب و عضلات فرمانبرداری نمی کنند . پس معلوم شد که اراده امری است نفسانی و ربطی باعضاء بدن ندارد و همین قدر که در نفس تصمیم پیدا شد اراده حاصل است خواه مبدل بحرکت بشود خواه نشود .